



فصلی از کتاب نویساری جامعه - چند گفتار در شناخت دینامیسم رشد
گرد آورنده : مایرون وینر - ناشر : شرکت سهامی کتابهای جیبی

کتاب «نویساری جامعه» که اخیراً از طرف شرکت سهامی کتابهای جیبی منتشر گردیده ، شامل ۲۵ گفتار در باره شناخت «دینامیسم رشد» است.
گردآورنده این گفتارها «مایرون وینر» و نویسندگان آنها صاحب نظرانی چون لوسین پای ، سیریل ادوین بلك ، رابرت وود ، ادوارد شیلر ، جوزف سینکلر و کلیفتن وارتن هستند
لطف کتاب در اینست که برگردانی آنها توسط مترجم واحدی صورت نگرفته و هر بخش توسط یکی از مترجمان به فارسی برگردانده شده است . مترجمان این کتاب عبارتند از : محمد بصیریان ، علی سعیدی ، پرویز صالحی ، رحیم عابدی ، ابراهیم گوهستانی ، اکرم گودرزی ، محمدعلی مصطفوی ، رجالی ، رحمت‌المقدم مراغه‌ای و فرج‌الناصری .
در شماره گذشته فصلی از این کتاب را برای خوانندگان نقل کردیم . در این شماره فصل دیگری را از نظر خوانندگان میگردانیم .

ترجمه : محمد بصیریان

از : آرنولد اندرسن

نویساری آموزش و پرورش در جهان سوم

گذشته اند به خوبی می‌دانند که هدفهای جدید ، برگردان امری شده ایده‌نالیهای ماست .
پیشوایان بعضی از کشورها ترجیح می‌دهند که تنها بر روی یکی از این شعارها ، که اغلب همان استقلال است ، تکیه نمایند .

در جهان امروز سه شعار بنیادین انداز است ، استقلال ، توسعه و نویساری . اینها شعارهای امروز رهبران ملت‌های نوحاسته ، تغییرهای امری از زندگی ، آزادی ، سعادت هستند که افراد بنیادین آنند . کسانی از ما که ملت‌هاشان در پرتو این آرمانها پای به عرضه وجود

در بعضی دیگر از ممالک، توسعه در ردیف اول قرار دارد. حتی به قیمت قربانی کردن استقلال. معمولاً پیشوایان ملت‌ها معتقدند که استقلال، توسعه، و نوسازی مفهوم واحدی هستند. اما قصد ما حرف زدن درباره نوسازی است، هر چند که تعریف روشنی از آن نمی‌توان کرد. در نظر پیشوایان بعضی از ممالک، معنی نوسازی پذیرفته شدن به عضویت سازمان ملل است تا در آنجا، در کنار نیرومندترین ملل، بتوانند نظرات خود را به سمع کلیه جهانیان برسانند. در بعضی نقاط دیگر، منظور از نوسازی بیشتر ایجاد خطوط هوایی، کارخانه‌های ذوب آهن و سطح زندگی در حال ترقی است. در نظر گروهی دیگر، روشنگری و دانش‌هسته اصلی نوسازی به‌شمار می‌رود.

بعضی از مردم نیز ماشین را مظهر نوسازی می‌دانند. گروهی به‌خاطر آنکه ماشین تولید را افزون می‌کند و عده‌ای دیگر از این لحاظ که ماشین مظهر جانشینی علم به‌جای خرافات است. ولی گاهی نوسازی به‌مفهوم استوار ساختن روشهای قدیمی زندگی به‌کار می‌رود، از جمله اینکه باسواد کردن افراد آنها را قادر می‌سازد که درک خالصتری از اصول مذهبی، جدا از خرافات، داشته باشند. با اینهمه اگر چه اصطلاح نوسازی مفهوم کاملاً روشنی نیست، ولی در کلیه تعابیری که از آن می‌شود موضوع واحد و مشترک وجود دارد و آن عبارت است از اینکه نوسازی را منحصر آ می‌توان از طریق ارتقاء و توسعه سطح فرهنگ تحقق بخشید. چرا پیشوایان کشورهای در حال توسعه اینهمه بر این نکته تأکید می‌کنند؟

نخست آنکه، برای پیشرفت‌های فنی و اقتصادی باید قبلاً آموزش و پرورش را گسترش داد. هر کشور برای افزایش تولید مواد غذایی، راه انداختن کارخانه، به‌کار گرفتن دانش‌جویان در جهت پیشبرد زندگی، و با تجارت در بازارهای جهانی نیازمند گروهی بزرگ از متخصصان کارآموزده است.

دوم آنکه، برای وحدت دادن به مجموعه‌های اقوام و قبایل به‌صورت یک ملت، به فرهنگ نیاز است. مردم اگر قادر به هم‌آمیزی و ارتباط با یکدیگر نباشند، درو برای ده خود قادر به درک مفهوم ملیت و وفاداری ملی نخواهند بود. اینان نمی‌توانند خود را با مردمی که در دره مجاور زندگی می‌کنند یکی تلقی کنند مگر آنکه آنان یا همسایگان نشان دست کم اطلاعاتی از معنای ملیت داشته باشند. و تا وقتی که بیسواد باشند تأثیرشان در امور عمومی اندک است. سوم، در جهان امروز، یک حکومت سیاسی تنها وقتی قادر به ادامه حیات است که بتواند به کمک مأموران خویش ادوات و منابع وسیع را هماهنگ کند. سیاست نخست وزیر باید با سیاست‌های شعاع میدان او گسترش یابد. جالب این است که امروزه فقط چند ملت می‌توانند تصور گردش امور را بدون وجود چیزی به‌نام نخست‌وزیر و یا رئیس‌جمهور بکنند. چنین فرضی متعهد شدن در برابر جهانی کامل از ایده‌ها و فعالیتها است که وجود آن بسته به کار مأموران دولتی باسواد است.

ولی تنها تشخیص نیاز به فرهنگ کافی نیست. هر ملت باید فرا بگیرد که برای ساختن جامعه و حکومتی مدرن چگونه عمل می‌کنند. دهقانان باید مولدتر شوند، کارفرمایان باید برعهده‌گرفتن خطرات اقدامات نو را بپذیرند، و کارکنان اداری باید بیاموزند که چگونه کارهای دولتی با فوریت و نظم شایسته انجام دهند، برای تمام اینها به تعلیم و تربیت نیاز است.

نگاهی دقیق به آموزش و پرورش نشان می‌دهد که این رشته وظایف بسیاری برعهده دارد. و تنها بخش اقتصادی و حکومت نیست که از نتایج آموزش و پرورش برخوردار می‌شوند، بلکه جامعه سوده‌های بسیار از این را به دست می‌آورد که پیش از ایجاد سیستم مدارس انتظاری را نداشت.

شاید مهمترین چیز این است که بچه‌ها از شخصیت خود درک تازه‌ای پیدا می‌کنند، وقایع تازه‌ای برای رفتار خویش برمی‌گزینند و نسبت به افکار تازه و گروههای نو وفادار می‌شوند.

از آن گذشته، مدارس ضمن اینکه مهارت‌های ویژه‌ای از قبیل یک حرفه، مباحثی از علوم، و یا روش‌خانه‌داری را به کودکان می‌آموزند، علائقی در آنها برمی‌انگیزند که در پر تو آن می‌توانند در اوقات فراغت خویش از آن برخوردار شوند. مانند لذت بردن از موسیقی، ورزش، و حتی مهارت در بحث و جدل.

از مهارت‌هایی که مدرسه به افرادی می‌آموزد، کمکی است که به آنها برای احراز شغلی به منظور امر ارزندگی می‌کند که به هیچ‌وجه مهمترین کار مدرسه نیست. در دوران مدرسه، افراد آماده می‌شوند که هنگام اشتغال به کار، ساختن حرفه خویش را تغییر دهند.

تعلیم و تربیت ذخایر معنوی، علمی، ادبی، حقوقی، و هنری را حفظ می‌کند و به جوانان می‌آموزد که چگونه سیستم‌های فکری مبتنی بر سنت را در جهت پیشبرد و ارتقاء جنبه‌های مادی و غیرمادی نوسازی از نو شکل دهند. مدارس در عین حال خود موجب تحکیم و قوام نظام آموزشی می‌شوند.

در هر جامعه، حتی در آزادترین آنها، مدارس موجب می‌شود که افرادی که باید در شمار گزیدگان در آیند، از سایر افراد ممتازتر گردند و به آنها مهارت‌هایی را یاد می‌دهند که برای برعهده گرفتن دخیری بدانها نیاز دارند. آموزش و پرورش به انتخاب و تربیت حاملان فرهنگ، مردان خلاق، و فرمانروایان کمک می‌کند.

سز انجام، چون مدارس مقاصد سیاسی مهمی نیز دارند، باید حامل نشان کرد که شاگردان در مدارس تحت تلقین قرار می‌گیرند. شاگردان باید می‌گیرند که در رسوم اجتماعی خویش شرکت کنند و فلسفه‌های سیاسی معینی را بپذیرند، و این یکی از مهمترین وسایلی است که به وسیله آن مدارس از همان کودکان را به سوی آینده هدایت می‌کنند.

در تمام موارد فوق، آموزش و پرورش به نوسازی جامعه کمک می‌کند، ولی ناگفته نماند که در عین حال مدارس مؤسسات محافظه‌کاری نیز هستند. اثر مدارس در جهت تقویت روشهای قدیمی و یا ایجاد راههای نو تا حدی بسته به مدرن بودن خود آموزش و پرورش است، ولی پیش از آن بر آنچه پیش ازین از مدرسه می‌گردد متکی است. هنگام بررسی اثرات آموزش و پرورش بر نوسازی باید به خاطر داشت که ممکن است یک سیستم آموزشی که برای جامعه‌ای بسیار جدید تلقی می‌شود برای کشوری مانند انگلستان و یا نیوانگلند، کهنه و ازمدافقانه باشد. از آن گذشته، باید به خاطر داشت که آموزش و پرورش دارویی معجزانه نیست که خود بتواند جامعه را دگرگون سازد، دگرگونی اجتماع امر بسیار پیچیده‌ای است و با ملاحظه دقیق رابطه‌های آموزش و پرورش و توسعه اجتماعی به صحت این ادعا پی می‌بریم.

امروزه تقریباً همه به رابطه میان آموزش و پرورش و درآمد ملی اعتقاد دارند. این عقیده در اسناد تمام مؤسسات بین‌المللی و مجله‌های علمی ثبت شده و در مطبوعات عامه پسند نیز منعکس است. بدیهی است هیچ کشوری نمی‌تواند در طی مدت طولانی به رفاه و خوشبختی برسد، مگر آنکه تعداد زیادی کارگر داشته باشد که معلوماتی بیشتر از حد و خواندن و نوشتن داشته باشند. زیرا هیچ کشوری نمی‌تواند از فقر رهایی یابد مگر آنکه افرادش باسواد شده و معلومات و مهارت لازم برای عملیات فنی و کسب و کار را فراگیرند و بتوانند سازمانهای پیچیده را اداره کنند.

قبل از آنکه از بحث خویش نتیجه بگیریم که هر کشور باید برای آموزش و پرورش بیشتر تلاش کند، باید ببینیم معنای آن تعمیمها چیست. توجه به آمار دانش‌آموزان در آمریکا به روشن شدن مسئله کمک خواهد کرد. در سال ۱۸۹۰، کمتر از پنج درصد جوانان آمریکایی

دوره دبیرستان را به پایان می‌رسانند در حالی که در آن تاریخ ایالات متحده از کشورهای بود که درآمد ملی شان بالا بود و مطمئناً کشوری مدرن بود و می‌رفت که با عرضه اتومبیل در جهان انقلابی پدید آورد. هم‌تنظور در اتحاد جماهیر شوروی، کشوری که در دهه‌های اخیر به پیشرفت اقتصادی بزرگی نایل آمده است، در سال ۱۹۵۹، پس از اینکه یک نسل از صنعتی شدن آن می‌گذشت حد متوسط سابقه تحصیل رسمی در مدارس بین کارگران چهار سال بود. مدرسه رفتن برای حصول توسعه لازم است ولی چه قدر؟ و آیا آموزش و پرورش به توسعه و پیشرفت منجر می‌شود؟

هیچ کشوری نمی‌تواند فاصله فقر و غنا و نیز عقب‌ماندگی و نوسازی را با سرعت بپیماید، بلکه بالا رفتن از هر سطح اقتصادی به سطح بعدی با گام‌های کوچک و توقف در هر یله صورت می‌گیرد. و مجموع این پله‌ها و مراحل است که به توسعه دراز مدت منتهی خواهد گردید. در هر دوره کوتاه توسعه اقتصادی، آیا پیشرفت آموزش و پرورش بر افزایش سطح درآمد مقدم است و یا به دنبال آن می‌آید؟ پاسخ آن به احتمال زیاد این است که به دنبال افزایش درآمد مدرسه رفتن نیز زیاد می‌شود. ولی این دو عامل بر یکدیگر اثر می‌گذارند، زیرا بدون آموزش و پرورش مترقی، افزایش درآمد متوقف خواهد ماند.

کشوری که اضافه تولید اقتصادی فقط اندکی بالاتر از نازلترین سطوح فقر باشد، مدارس معدودی می‌تواند داشته باشد. و اگر خوب از آنها بهره‌برداری شود که جای تردید است. باز سطح تولید را چندان بالا نخواهد برد که بتوان از مزایای آن مدارس بیشتری تأسیس کرد. آموزش و پرورش، بسته به نظر گاه ما نسبت به جریان تغییر، ممکن است هم علت به نظر بیاید هم معلول. ولی قدر مسلم آن است که تحریک تدریجی و قدم به قدم، همچون راه رفتن است که موجب پیشرفت می‌شود.

اولین قدم برای پیشرفت آموزش و پرورش تدریجی به بار نمی‌آورد. و از آن گذشته، تأثیر مدرسه بستگی به انگیزه‌های مردمی دارد که کودکان خود را به مدرسه می‌گذارند و در مدرسه نگاه می‌دارند. و بنابراین، بهره‌ای که از آموزش و پرورش عاید می‌شود بستگی دارد به تمام تأثیرات و فعالیت‌هایی که در جامعه اطراف مدرسه صورت می‌گیرد. ارزش اجتماعی آموزش و پرورش را هم با قابلیت تولید اقتصادی می‌توان سنجید، هم با چگونگی استفاده از آن. با همین لحاظ با میزان خردمندی شهروندان به هنگام رأی دادن. به همین لحاظ است که تحصیل کرده‌ترین ملت‌ها دارای بالاترین سطح درآمدند، ولی این نتیجه‌گیری آن قدر کلی است که نمی‌تواند میزان کمکی را که آموزش و پرورش به نوسازی آنها کرده است باز نماید.

اگر در تاریخ خود یک یا دو قرن به عقب برگردیم، می‌بینیم که فرد نوعاً چندین ساله به مدرسه نمی‌رفت. اگر چه تعداد افراد تحصیل کرده در انگلستان در سال ۱۷۵۰ و در فرانسه در ۱۸۰۰ بیش از آن بود که اغلب مردم تصور می‌کنند. کشورهای که اکنون در مسیر توسعه قرار دارند، به دلایل زیادی، بسیار پیش از، مثلاً، انگلستان سال ۱۷۵۰ به تحصیل کرده‌گان نیاز دارند، زیرا امروز تکنولوژی بسیار پیچیده تر است و رادیو به جای تلگراف به کار می‌رود و پلاستیک به جای کاغذ. از آن گذشته، برای هر کشور، داشتن کارکنان و تکنیسین‌هایی که بتوانند با نمایندگان تحصیل کرده ملل توسعه یافته گفتگو کنند اهمیت دارد.

با این همه، بعضی از کشورهای در حال توسعه برای امر آموزش و پرورش هدف‌هایی بالاتر از سطح نیازمندی واقعی خود تعیین می‌نمایند اینان در مورد نیاز به آموزش و پرورش مبالغی می‌کنند و اهمیت محیط کلی اجتماعی انگیزنده را کمی می‌گیرند. در بعضی جاها، توجه به فواید ذاتی آموزش و پرورش از حد معقول و منطقی تجاوز می‌کند. و البته

فشارهای سیاسی برای باز کردن مدارس بیشتر نیز زیاد است. اعم از اینکه آموزش و پرورش نتایج اقتصادی به بار آورد یا نیاورد، چه کسی می‌تواند ارزش واقعی آموزش و پرورش را منکسر شود؟ با این همه، تنها به وجود آوردن گروهی افراد تحصیل کرده، تضمین کننده حصول منافع مورد نظر نخواهد بود. نسل‌ها طول می‌کشد تا مهارت فنی، تجربیات حرفه‌ای، وعادات مولد در جامعه‌ای توسعه یابد. کوشش و تجربه است که چنین کیفیاتی را در مردمی به وجود می‌آورد؛ خواندن کتاب تنها یکی از وسایل به دست آوردن این کیفیات به شمار می‌رود.

می‌توان گفت که در قسمت اعظم جهان، شاهد نوسازی آموزش و پرورش هستیم. شکاف «توسعه» میان مردم جهان، که مورد بحث مردم است، تنها شکاف اقتصادی نیست، شکاف‌های دیگری نیز وجود دارد، شکاف میان سطح رشد سیاسی شهروندان، در مهارت‌های اقزاردندان، در مدیریت کسب و کار، در مهارت اداری مأموران مالیات. پر کردن شکاف به مدرسه رفتن آسانتر از پر کردن شکاف ناشی از اختلاف مهارت‌های تولیدی دهقانان و کارگران عادی است. اینها همه را دیگر گفتن این مطلب است که تربیت آموزش‌شکاهی تنها بخشی از مجموع آموزش و پرورش کلی لازم برای نوسازی است.

از نظر عملی، مسئله‌ها می‌تواند در سه سؤال اصلی روشن کرد، (۱) یک کشور چه مقدار آموزش و پرورش باید داشته باشد؟ (۲) جوامع آن کشور باید آموزش و پرورش را به چه کیفیت دریافت کنند؟ (۳) برای پیشبرد نوسازی چه کسانی باید از تعلیم و تربیت برخوردار گردند.

چقدر آموزش و پرورش؟

از آنجا که فاصله طولانی عقب‌ماندگی و راه‌های جدید زندگی را باید قدم به قدم طی کرد، صرف نظر از هر کمکی که یک کشور از کشورهای پیشرفته‌تر برای برنامه‌های آموزش و پرورش و یا سایر برنامه‌های خود بگیرد، سرانجام خود باید قسمت اعظم راه را برود. منابعی که یک کشور فقیر برای توسعه در اختیار دارد بسیار محدود است و حال آنکه مورد ممکن صرف این منابع بسیار است. بدین دلیل است که امکان سرمایه‌گذاری عاقلانه وابسته است به وجود افرادی که بدانند از این داراییها چگونه استفاده تولیدی بکنند، خواه در صنعت، خواه در پیشبرد سیستم آموزش و پرورش. هیچ کشوری نمی‌تواند گروه افراد ماهر را یک‌شبه تربیت کند و آماده سازد. آموزش و پرورش مستلزم صرف وقت است و مدارس بخش بزرگی از مردمان تحصیل کرده را برای تعلیم دادن به محصولات جدید در خود جذب می‌کنند. در طول چند دهه‌سالی که برای تربیت شهروندان کشور لازم است، کمبود مردمان ماهر را می‌توان با به کار گماردن کارشناسان خارجی چاره‌گردد. معلمان خارجی اغلب با استقبال روبرو می‌شوند؛ ولی اغلب کشورها خارجیهارا برای امور اداری و اقتصادی نمی‌خواهند، اگر چه این خارجیان نیز معلم‌هایی هستند که مهارت‌هایی کمیاب دارند. در نتیجه، بعضی از کشورها به منظور رفع این مضیقه برنامه‌های فشرده‌ای برای تربیت کارشناسانی که بیش از همه مورد نیاز هستند اجرا می‌کنند، ولی این گونه برنامه‌ها اسرافکاری است. اگر کشوری کارشناسان و افراد آزموده مورد نیاز خود را از میان خارجیان استخدام نماید، احتمالاً بهتر می‌تواند یک سیستم تربیتی و آموزشی با نقشه‌تر برای خود تنظیم کند، و در نتیجه، منابع بیشتری برای برنامه‌های اساسی دیگر مانند توسعه شبکه راه‌ها یا کشاورزی و، در عین حال، پول بیشتری برای استخدام مشاوران خارجی خواهد داشت و آنها می‌توانند مهارت‌های ویژه‌ای را برای اداره و اتخاذ تصمیم‌یاد بدهند که نمی‌توان دست به نقد در مدرسه تعلیم

داد. توضیحات بالا این سؤال اساسی را مطرح می‌سازد که آیا باید در باره نوسازی سیستم آموزش و پرورش، از روی اندازه و تعداد فارغ التحصیلان داوری کرد و یا از روی اینکه منابع صرف شده برای آموزش و پرورش در قالب برنامه کلی نوسازی تا چه حد کارآمد بوده است؟

دیگر اینکه، نیازمندیهای واقعی تعلیم و تربیتی يك کشور چه چیزهایی هستند؟ پاسخ این سؤال بسته به انتظاری است که از آموزش و پرورش داریم. اگر تعلیم و تربیت را عمومی بکنیم، افزایش عرضه مهارتهای حرفه‌ای کند خواهد بود. به عکس، اگر تربیت سریع افراد نیمه‌ماهر مورد نظر باشد، افراد تعلیم یافته آمادگی لازم را برای انتقال به مشاغل نازم نخواهند داشت. چنین افرادی، از راه و رسم شهروندی بی‌خبرند و در بین آنان تعداد کسانی که در آینده به صورت رهبران اجتماعی در آیند اندک خواهد بود.

نگاه کردن به آموزش و پرورش از نظر تربیت کارگران متخصص برای تصدی مشاغل تخمین زده شده مورد نیاز، برنامه‌گذاری نیروی انسانی، نامیده می‌شود. بیشتریش بی‌شک‌هایی که درباره نیروی انسانی مورد نیاز صورت می‌گیرد چندان قابل اعتماد نیست. علاوه بر آن، این شیوه نگاه کردن به موضوع نیز محل تردید است زیرا کارگرانی را که انعطاف شغلی داشته باشند تربیت نمی‌کند. اما اشکال بزرگتر از همه این است که بیش از حد مورد استفاده آدم تربیت کنیم، زیرا پیدا کردن شغل همواره از آموختن مهارتها دشوارتر است. چیزی که کشورهای در حال رشد کم دارند معذیران و کارفرمایان است نه کارگران. مشکل مرتبط دیگر این است که بسیاری از تواناییها و لیاقتها در مدرسه آموخته نمی‌شود و بسیاری با تجربه در کار آموخته شود.

بنابراین، پاسخ محتاطانه این است که يك کشور کمی بیش از حد کنونی خود به آموزش و پرورش نیازمند است و بیست سال بعد کمی بیشتر. پیش‌بینیهای بزرگ روی کاغذ خوب است، اما اگر هماهنگ با توسعه آموزش و پرورش تعداد مشاغل نیز زیاد نشود، سرمایه‌گذاری زیاد برای تربیت افراد اسراف است. سیستم آموزش و پرورش هر اندازه که باشد مسئله تقسیم آن به تعلیمات ابتدائی، متوسط، و دانشگاهی مطرح است زیرا می‌توان برای ارجحیت هر يك از آنها دلایل نیرومندی آورد. مثلا، تا زمانی که فرد عادی با سواد نشود در موقع فروش محصول کلاه سرش می‌رود و قادر نخواهد بود دستورالعملهای مربوط به حرفه خویش را بخواند. به همین لحاظ، هم اکنون کشورها تعلیمات ابتدائی ۶ ساله را برای همه به عنوان يك هدف بیست ساله انتخاب کرده‌اند. از طرف دیگر، بدون وجود افراد بسیار تحصیل کرده اتخاذ خط مشی سیاسی، کار در مجامع بین‌المللی، تحقیق، و توسعه اقتصاد و حکومت ممکن نیست. اگر از این نظر به مسئله نگاه کنیم باید در صرف منابع موجود اولویت را به تعلیمات عالی بدهیم.

از طرف دیگر، با این واقعیت مواجه هستیم که يك کشور در مقابل هر فارغ التحصیل دانشگاهی و یا مدیر ارشد به سه تا پنج تن تکنیسین سطح متوسط نیاز دارد و اگر گزیدگان را از این گروه زیادتی فارغ التحصیلان دوره متوسطه برگزینیم، گزیدگان توانا تری خواهند بود. از آن گذشته، برنامه‌های آموزش حرفه‌ای ضمن کار برای کسانی طرح می‌شود که در سطح متوسطه هستند.

در تعیین اولویت هر يك از سطوح تعلیمات سه‌گانه دلایلی که به نفع تعلیمات دانشگاهی آورده میشود از همه ضعیفتر است. مشروط بر اینکه کشور از حداقل زمان و مردان تحصیل کرده واقعی برخوردار باشد. به عنوان مثال، تعداد افراد دانشگاه دیده در دوره انقلاب آمریکا يك نفر در مقابل هر هزار نفر جمعیت بود. گمانا به عنوان نمونه‌ای از کشورهای که سیستم نسبتا وسیع تعلیم و تربیت دارند به تعداد افراد دانشگاه دیده بیشتری نیاز دارد، ولی آیا این نیاز پنج

برابر نسبت دانشگاه دیدگان دوران انقلاب آمریکا است؟ برای اساس می‌توان گفت که در کشور در حال توسعه احتیاجی نیست که بیش از چند درصدی از جوانان آن به تحصیلات دبیرستانی بپردازند. بدیهی است نمی‌توان ارقام دقیقی به عنوان نسبت متعادل بین سطح سه‌گانه تعلیمات ارائه کرد، ولی به طور قطع بیشتر کشورهای در مقابل فشارهای سیاسی برای توسعه بیش از حد تعلیمات بالاتر مقاومت نمایند، مگر آنقدر احمق باشیم که بگوئیم هر کشور به هر تعداد افراد تحصیل کرده که بتواند تربیت نماید، نیاز دارد.

همانطور که مقدار نیاز به تعداد افراد تحصیل کرده را تعیین می‌کنیم، باید به این موضوع نیز پاسخ گوئیم که کشور، توانایی نگاهداری چه تعداد از این افراد را خواهد داشت؟ و در اینجا موضوع انفاق منابع پیش می‌آید. برای اینکه امتحانی اساسی از حد تحمل يك کشور از آموزش و پرورش کرده باشیم، باید پرسید چه چیزی را از دست خواهد داد مثلا، با توسعه سریع مدارس بالاتر باید از معلمان بالقوه مدارس ابتدائی چشم‌پوشی و عرضه مردانی را که باید در کارخانه‌ها سرپرستی ماشینها را به عهده گیرند و یا درختکاری کنند، کاهش دهد. هزینه واقعی يك برنامه، طرحهایی هستند که این برنامه به قیمت کنار گذاشتن آنها انتخاب شده است. به وسیله این آزمایش سه خوبی می‌توان متوجه شد که هر کشور چه آسانی می‌تواند گرفتاریهای فراخ در توسعه تعلیم و تربیت گردد. همچنین اتخاذ سیاست تعلیم و تربیتی نادرست هزینه‌های گزاف و امکان انفاق زیاد منابع را به بار خواهد آورد.

چه نوع تعلیم و تربیت؟

نه تنها در کشورهای در حال توسعه، بلکه در کلیه ممالک، بین طرفداران تعلیم و تربیت و کسانی که بیشتر روی تعلیمات حرفه‌ای تکیه می‌کنند، گفت و گوین هست. گروه اخیر، ایرادشان بیشتر به کلیه بونین روش مدارس معمولی است. ولی این دسته توجه ندارند که مدارس معمولی همواره در ایالات متحده آمریکا بر سایر انواع مدارس فزونی داشته‌اند. کسانی که از سیستم تعلیمات عمومی در سطح مدارس ابتدائی و متوسطه حمایت می‌کنند خاطر نشان می‌سازند که در کشورهای در حال رشد، مدارس تنها کاری که می‌توانند بکنند این است که به کودکان تعلیم و تربیت پایه‌ای بدهند و آنها را برای تعلیمات حرفه‌ای آماده سازند.

گذشته از این، هر کشور می‌تواند افراد کارآزموده خویش را با یک گروه از این سیستم تربیت و آماده نماید. هم می‌تواند کوشش خود را صرف تربیت گروهی کوچک از افراد بسیار و زودبده کند که بتوانند با بهترین تحصیل کرده های ممالک مترقی رقابت نمایند و هم می‌تواند عده بیشتری را در سطح متوسط تربیت کند و فقط معدودی را در سطح بسیار بالا، کسانی که این مسئله را مورد بررسی قرار داده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که اگر هدف، وصول به حداکثر توسعه با کمترین مخارج و کمترین ضربه به سایر سرمایه‌گذارهای لازم برای توسعه باشد، سیاست دوم عاقلانه‌تر است. مثلا، در زمینه بهداشت توصیه شده است که هر کشور باید تعداد زیادی پرستار تربیت کند، ولی عده کمی پزشک برای هدایت برنامه و تربیت پرستاران.

نتیجه دیگری که از مطالعه کسانی که در زمینه تعلیم و تربیت حرفه‌ای کاری می‌کنند به دست آمده است این است که، اگر ممکن باشد، باید تعلیمات را به کسانی داد که هم اکنون دست‌اندرکارند. از نظر زمان و مکان نیز، درجاها و اوقاتی که نزدیک به محل و زمان استفاده از آن تعلیمات باشد. به عبارت دیگر، قسمت عمده تعلیمات حرفه‌ای باید در محل و موقع کار داده شود. در نتیجه، افراد همزمان با کار در يك برنامه وسیع تعلیم نیز خواهند گرفت.

اغلب پیشنهاد می‌کنند که باید مردم را با دادن تعلیمات حرفه‌ای، مانند باغبانی و کار دستی، در دوره دبستان و سپس با

را در افراد می‌پروراند، بلکه این آرزو از مشاهده بازار کار، مشاهده وضع افراد مسن‌تر، و جاه‌طلبی ناشی می‌شود. اگر کشوری مایل است که جوانانش به مشاغل کشاورزی و یا حرفه‌های پستی روی آورند باید برای این پیشه‌ها دستمزد بیشتری بپردازد. تا کنون فقط چند کشور در حال رشد این سرمشق‌ها یاد گرفته‌اند.

کی به مدرسه خواهد رفت؟

یک کشور فقیر باید از سرمایه‌گذاری نسبتاً کمی که می‌تواند برای آموزش و پرورش و یاسایر برنامه‌های توسعه بکند، حداکثر بهره‌رایی بگیرد. هیچ‌کس منافع این کار را صرفاً با معیار اقتصادی نمی‌سنجد، ولی اگر هدف از این بردن فقر است هدفهای اقتصادی باید در درجه اول قرار گیرند.

از مدرسی که در آنها معلم و سایر منابع سرمایه‌گذاری شده است باید، تا آنجا که ممکن است، حداکثر بازده به دست آید. این کار تنها در بعضی از نواحی یک کشور در حال توسعه ممکن خواهد بود، زیرا فقط در بعضی نواحی والدین حاضرند بچه‌هایشان را تا زمانی که چیزی یاد بگیرند در مدرسه نگاه دارند و تنها در بعضی از نواحی حاضرند قسمتی از هزینه‌های مدارس را برعهده گیرند. به ناچار بعضی نواحی مدارس بیشتری دارند که جوانانشان در قیاس با نواحی عقب مانده‌تر از تعلیم و تربیت بیشتری برخوردار خواهند گردید.

اما مفهوم این آن است که کودکان کشورهای در حال رشد همه به یکسان از فرصت مشابه برای تحصیل ابتدایی برخوردار نیستند. از میان دانش‌آموزانی که تحصیلاتی ابتدایی را به پایان می‌رسانند کودکان خانواده‌ها و یا مناطقی که در آنها تعلیم و تربیت ریشه‌دارتر و عمیق‌تر است در امتحانات توفیق بیشتری بدست می‌آورند و اینها نسبت اعظم شاگردان دبیرستانها و دانشکده‌ها را تشکیل می‌دهند. به همین دلیل، در توزیع فرصتهای تحصیلی نابرابری به وجود می‌آید و ناامنی که کشوری دچار فقر باشد وجود این نابرابری اجتناب ناپذیر خواهد بود.

حسرت هر کودکی که در کودکی خوشبخت‌تر نیز این مسئله وجود دارد که کشور تا چه حد باید برای آنها آزادی انتخاب رشته تحصیل و شغل قائل شود. این برعهده مقامات مسئول اداری است که تعداد جابجایی تحصیل در رشته‌های پزشکی و مهندسی و نیز هنرهای آزاد یا کشاورزی را تعیین و آماده نمایند. به‌ناچار در چنین صورتی همه داوطلبان نمی‌توانند رشته‌ای که در درجه اول انتخاب می‌کنند دسترسی داشته باشند. مشکل متصدیان این است که به افراد تا آنجا آزادی انتخاب دهند که عرضه مورد نیاز افراد تحصیل کرده را تامین کند. بدین است هیچک از این متصدیان نباید دچار این توهم شود که تعداد مورد نیاز را واقعا می‌داند.

چنین است بعضی از روابط آموزش و پرورش با جنبه‌های مختلف توسعه ملی و نیز بعضی از مزایا و نواقص روشهای مختلف نگریستن به سیاست آموزش و پرورش. اگر آموزش و پرورش را دیگر عوامل نوسازی به‌شدت تقویت نکند، آنچه از آن برمی‌آید محدود خواهد بود. تقریباً هر سیستم آموزش و پرورش برای هر کشور در حال نوسازی دست کم مزایایی دارد، ولی به‌دست آوردن منافع معین‌تر و جامع‌تر از آن مطلوب و ممکن است.

اما، در تحلیل‌های عمیق‌تر، آموزش و پرورش همچنانکه زندگی سنتی را وادگون می‌کند، به‌بشپایانگذاری راه جدید زندگی کمک می‌کند. هر قدر آموزش و پرورش موثرتر باشد نتایجی که به‌بار خواهد آورد جامع‌تر خواهد بود. اما کلیه این نتایج مستقیماً به پیشرفت اقتصادی کمک نمی‌کنند و نباید هم بکنند. بعضی از اثرات آن هم برای مقامات سیاسی خوشایند نیستند. بهترین تضمین برای یک سیستم آموزش و پرورش سازنده و انگیزاننده، محاط کردن آن در جامعه‌ای است سرشار از علائق و انگیزش به تحول و ابتکار. مدارس به‌تهایی ابزارهای ضعیفی برای نوسازی هستند، ولی اگر خوب حمایت شوند قدرتی دارند.

مباحثی مانند الکترونیک در دوره دبیرستان به سوی حرفه‌ها راهنمایی نمود. به دلایل زیادی که ذکر آنها در اینجا ضرورت ندارد، اتخاذ چنین روشی منطق و عاقلانه نیست. برای نمونه می‌توان یادآور شد که بررسی‌های فراوانی که در بیشتر کشورهای صورت گرفته نشان داده است که تعلیم کشاورزی به شاگردان در دوره مدرسه، آنها را درآینده از این کار متنفر می‌سازد. این حرفه‌ها باید فقط به‌برگسالی که کشاورزی حرفه آنهاست و یا به شاگردان بزرگتری که کشاورزی را به عنوان حرفه آینده خویش برگزیده‌اند تعلیم داد. در مقابل این نظر می‌توان استدلال کرد که باید توسعه کشاورزی در همه کشورهای مورد توجه بیشتری قرار گیرد و سطح تولید زراعی افزایش یابد و معنی این کار آن است که تعلیمات حرفه‌ای تنها متوجه رشته‌های صنعتی نباشد. ایراد دیگری که به تعلیمات حرفه‌ای در دوره متوسطه گرفته می‌شود این است که تعلیمات حرفه‌ای وقت آموزش علمی را می‌گیرد که شالوده تعلیمات فنی آینده هستند.

پانوجه مختصری به مباحث بالا، به این نتیجه می‌رسیم که سیستم تعلیم و تربیت باید انعطاف داشته باشد. یکی از راههای رسیدن به این منظور، بهتر کردن کیفیت تعلیمات عمومی است به‌نوعی که فارغ‌التحصیلانی دارای انعطاف بیرون بدهد. در عین حال، می‌توان هر جا که ممکن باشد با قراردادن تعلیمات در کنار تولید این انعطاف پذیری را تضمین کرد.

مسئله کیفیت آموزش و پرورش بسیار اهمیت دارد. تقریباً تمام مدارس ابتدایی در اغلب نقاط جهان وضع اسفناکی دارند، زیرا معلمان این مدارس در کار خود روزیبه نیستند و اغلب آنها اختلاف سطح چندانی با شاگردان خویش ندارند. از معلمان خارجی نمی‌توان در مدارس ابتدایی استفاده کرد ولی باید از آنها در سطوح بالاتر استفاده کرد تا کیفیت مدارس ابتدایی رفته‌رفته بهتر شود. کیفیت بهتر در سطوح بالاتر آسانتر به‌دست می‌آید. و معلمان خارجی می‌توانند در این زمینه به نحو موثری مورد استفاده قرار گیرند و تربیت سریع معلمان شایسته و کار آزموده محلی نیز چندان دشوار نخواهد شد.

مسئله کیفیت در مورد شاگردان نیز همانند معلمان مصداق دارد. این یکی از استدلالهای محکم علیه توسعه مدارس بعد از ابتدایی است، زیرا بیشتر کسانی که دوره تعلیمات ابتدایی را به پایان می‌رسانند چندان سودی ندارند. از طرف دیگر، نمی‌توان شاگردان مناسب برای تعلیمات دوره‌های بالاتر را با امتحانات توفیق پیدا کرد، بلکه بازگذاشتن درهای تعلیمات متوسطه و دانشکاهی به‌روزی عده بسیار سبب نگاهداشتن کسانی که توانایی لازم را از خود نشان می‌دهند نیز همانقدر اهمیت دارد.

واقعا مقصود از کیفیت شاگرد چیست؟ افراد بیشتر و سازنده یعنی کسانی که درآینده به‌صورت کارگران مولد به کارخانه‌ها و مزارع و یا در مشاغل تجاری و اداری به‌کار می‌پردازند چه صفات و سجایایی دارند؟ چنین افرادی بالاتر و بیشتر از تعلیمات آموزشگاهی صرف، به وجه نظرهای خاصی نیاز دارند، و به‌صفتی ویژه، و به اینکه از خود چیزی بسازند. مدارس در به‌وجود آوردن چنین کیفیاتی که بیشتر از زمینه‌های خانوادگی، سنتهای کار و زندگی محلی، و عقاید عمومی حاکم بر محیط ناشی می‌شود، کمتر می‌توانند موثر باشند. مدرسه وقتی می‌تواند وسیله خوبی در کف جامعه باشد که بدانیم چگونه از آن استفاده کنیم.

باید به یکی دیگر از تصورات غلط درباره مدرسه اشاره کرد. مدارس اغلب به‌خاطر این اتهام مورد سرزنش قرار می‌گیرند که جوانان ده را به سوی شهر کشانده و آنها را به‌صورت کارگران بقره سفید درمی‌آورند. باید پرسید چرا این قبیل جوانان باید پس از اتمام مدرسه در ده باقی بمانند، در حالی که خوشایندانشان مایل به پذیرفتن روشهای پیشرفته‌تر کشاورزی نیستند؟ مردم آگسر می‌توانند از راههای دیگر پول بیشتری به‌دست آورند چرا باید به کارهای پستی قانع باشند؟ این مدرسه نیست که آرزوهای شفلی